

**Manifestation of Afghanistan resistance in the works of Jabber Qumaiha: A Case study
of
"I sing about Afghan's jihad" divan**

doi.org/10.22067/jall.v12.i1.75704

Hamed Poorheshmati¹

PhD Graduate in Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

Kobra Roshanfekar

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Tarbiat Modares
University, Tehran, Iran.

Received: 2 October 2018 Accepted: 11 December 2019

Abstract

In addition to its patriotic function, the mission of resistance poems is international. Because this kind of poem utilizes all its literary and technical capacities to arouse public interest, as well as bring a lawsuit against unwelcome developments in political and social fields of different nations. Throughout history, Afghanistan has terribly suffered from unjustified presence of foreign enemies as well as its arbitrary government. However, the presence of such colonialists as Russia and Britain in Afghanistan, as well as the tyranny of the local government have finally been ended with Afghans' victory in different battlefields. Their resistance against cruelty has demonstrated their high capacity to fight against colonialism to the extent that poets from other countries have composed poems in praise of that public movement on the theme of Afghanistan resistance. A case in point is attempts of Jaber Qumaiha, a contemporary Egyptian poet, to show different aspects of resistance in Afghanistan in his collected poems entitled "I sing about Afghan's jihad". This analytical-descriptive research aimed at alluding technical themes of resistance in the work of Jaber Qumaiha. The results of the present research suggest that the poet has introduced the conception of sacrifice in themes of piety and monotheism as the key factors to Afghan's victory in order to express motif of Afghanistan resistance; moreover, Afghan children susceptibility to the war has also been emphasized in order to arouse the sense of social accountability. With regard to the technical aspect, the poet has emulated religious figures, particularly the Islamic Prophet. But on the other hand, by voicing the same opinion, as well as knowingly adopting Quranic interpretations, the poet has set the stage to convey the message of resistance and show its relation with patriotic issues.

Keywords: Resistance poem; Jabber Qumaiha; "I sing about Afghan's jihad" divan; emulating outstanding figures.

¹. Corresponding Author: poorheshmati@gmail.com

جلوه‌های پایداری افغانستان در شعر جابر قمیحه، بررسی موردی دیوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُغْنَى»

(پژوهشی)

حامد پورحشمی (دانش آموخته دکتری رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، نویسنده مسئول)^۱
کبری روشنفکر (دانشیار رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

doi.org/10.22067/jall.v12.i1.75704

صص: ۱۴۶-۱۲۷

چکیده

شعر پایداری در کنار عمده نگاه و کارکردهای ملی و میهن پرستانه‌ی خود، دارای نوعی رسالت جهانی و بی‌حد و مرز است؛ چراکه با تمام قابلیت‌های فنی و ادبی خود در جهت دادخواهی و برانگیختن افکار عمومی نسبت به تحولات ناگوار در سرنوشت سیاسی و اجتماعی سرزمین‌های مختلف به کار می‌رود. سرزمین افغانستان همواره در طول تاریخ، از حضور بی‌دلیل دشمنان خارجی و نظام خودکامه‌ی داخلی در صحنه‌ی سیاسی خود رنج برده است، در واقع حضور استعمارگر روس و انگلیس در این سرزمین و استبداد نظام‌های حکومتی وقت که سرانجام با پیروزی مردم افغانستان در آورده‌گاه‌های مختلف همراه بوده است، جلوه و تجسمی جهانی از پایداری و اجنبی‌ستیزی این سرزمین پدید آورد و شاعران دیگر از سرزمین‌های مختلف را بر آن داشت تا در اشعار خود، با محوریت و مضمون پایداری افغانستان به توصیف و تحسین این جنبش مردمی بپردازند. نمونه‌ای از این شاعران، جابر قمیحه، شاعر معاصر مصر است که در دیوانی تحت عنوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُغْنَى» به تبیین و توصیف زوایای مختلف مقاومت در افغانستان می‌پردازد. این پژوهش نیز با در پیش گرفتن روش توصیفی - تحلیلی بر آن است تا به مهم‌ترین درون‌مایه‌ها و کارکردهای فنی پایداری در دیوان مذکور اشاره نماید. از جمله نتایج این پژوهش حاکی از آن است که شاعر در تبیین درون‌مایه‌های پایداری افغانستان، مضمون و اندیشه ایثار و فداکاری را در قالب‌های دین‌مداری و خداباوری به‌عنوان رمز موفقیت پایداری افغانستان معرفی می‌کند و در تبیین آثار و پیامدهای جنگ، بر آسیب‌پذیری و دردمندی کودکان افغان در جهت برانگیختن حس مسئولیت اجتماعی تأکید دارد. شاعر در بعد فنی، به فراخوانی شخصیت‌های دینی، به‌ویژه الگوبرداری از شخصیت پیامبر گرامی اسلام می‌پردازد و از سوی دیگر با هم‌صدایی و وام‌گیری آگاهانه از متن غایب به‌ویژه تعابیر و مفاهیم قرآنی در جهت انتقال بهتر مضمون پایداری و ارتباط آن با موضوعات ملی و میهنی تمایل نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: شعر پایداری، جابر قمیحه، دیوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُغْنَى»، فراخوانی شخصیت‌ها.

۱. مقدمه

مقاومت به عنوان یک از عناصر و خصلت‌های تشکیل‌دهنده‌ی وجود انسانی است که از آغاز خلقت در نزاع میان انسان و طبیعت به‌منظور بقا و ادامه‌ی زندگی وجود داشته است. ادبیات پایداری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پناهگاه‌های فرهنگی و از برجسته‌ترین شاخصه‌های بیداری سیاسی و اجتماعی یک ملت است که با کارکرد مهمی که در شکل‌دهی اذهان عمومی و تشویق حرکت‌های آزادی‌خواهانه و پیکارطلبی در برابر زیاده‌خواهی سلطه‌گران دارد، در بطن خود دارای نوعی ارزش‌های فنی و زیبایی‌شناسانه است. شعر پایداری عرب با مشخصه‌ی اعتراضی خود، رسانه‌ای پویا و فراگیر برای مردمی است که از فشار قدرت‌های داخل یا خارج به تنگ آمده‌اند و نیازمند ادبیاتی هستند که متناسب با روح زمانه، جنبه‌های وطنی و ملی را در وجود آن برانگیزد، فریاد مظلومیت آن‌ها را به گوش جهانیان برساند، به حرکت‌ها و جنبش‌های آن‌ها نشاط و انگیزه بخشد و به شیوه‌های گوناگون، درد و رنج‌های آن‌ها را به تصویر کشد.

در سال ۱۳۵۷ش کودتای مارکسیستی و کمونیستی در افغانستان، موجب بروز تحولات بسیاری در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... سه دهه‌ی اخیر این سرزمین گردید و سبب گردید تا مردم افغانستان با ورود ارتش جماهیر شوروی به سرزمین خود اقدام به جهاد و مقاومتی گسترده و چشم‌گیر در برابر اشغالگران و دولت خودکامه‌ی آن زمان نمایند که این خود عامل بروز واکنش و همراهی شاعران و نویسندگان بسیاری از سرتاسر جهان نسبت به پیامدهای سیاسی و اجتماعی این رخداد تاریخی گردید و موضوع افغانستان را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سوژه‌ها و جریانات الهام‌برانگیز در عرصه ادبیات پایداری جهان بدل ساخت (شریفیان و چهارقانی‌پرچلویی، ۱۳۹۱: ۱۸۳). جابر قمیحه، شاعر مصری بزرگی است که اشعار و کتاب‌های بسیاری در حوزه مقاومت و جهاد در راه وطن از خود عرضه نموده است. آشنایی وی با رخداد‌های افغانستان، مربوط به مطالعات گذرای وی در چند سال باقیمانده از اواخر دهه‌ی هفتاد است، درست زمانی که او در قاهره به سر می‌برد و رسانه‌های عربی، اطلاعات درستی درباره وضعیّت افغانستان بروز نمی‌دادند و بیشتر توجهات به سمت ایجاد اندیشه‌های سوسیالیستی در این سرزمین بوده است. برخی رسانه‌های افراطی نیز، تلاش‌های انقلابی مردم افغانستان به‌منظور رهایی از سلطه‌گری را نوعی فعالیت ضدّ حکومت و تلاش به‌منظور اغتشاش و ناامنی توصیف می‌کردند. جابر قمیحه با توجه ویژه‌ای که به موضوع افغانستان و شرایط خاص آن داشت و با دقت نظر در عمق رخدادها و ابعاد اسلامی و مردمی حرکت انقلابی آن، دیوان جداگانه‌ای پیرامون موضوع پایداری در افغانستان سرود و در آن با اعلام آشکار دفاع از این حرکت، به توصیف مبارزان انقلابی و تکریم جایگاه آن‌ها و همین‌طور شناساندن ابعاد دینی و معنوی این جنبش پرداخته است.

۱.۱. بیان مسأله

شعر پایداری افغانستان نوعی شعر مردمی است که در دفاع از ارزش‌های دینی و ملی و طرفداری از مردم مظلوم به پشتوانه‌ی نیروی قلم ایفای نقش می‌کند؛ از این رو اثر ادبی با چنین ویژگی‌هایی علاوه بر جایگاه ادبی آن، دارای ارزش تاریخی و اجتماعی به‌منظور ثبت کارنامه‌ی قهرمانی‌های ملت و بیان نقاط ضعف و قوت عملکرد آن‌ها در دفاع از سرزمین خود در مقابل هرگونه عمل تجاوزکارانه به مرزهای آن می‌باشد. پژوهش حاضر، سعی در نمایش گذاشتن گوشه‌ای از رویداد مبارزه

افغانستان و حرکت پایداری مردم آن از نگاه شاعری از سرزمین دیگر دارد. جابر قمیحه در دیوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُعْنِي» در تلاش است تا ظلم و ستم نیروهای تجاوزکار به خاک این کشور را به تصویر کشد و فسادهای بزرگ اجتماعی و اقتصادی کشور را با زبانی ساده و گفتمانی روشن و مستقیم همگام با مشی فکری مشخص نمایان سازد. شاعر با بیان واقعیت‌های اسفبار کشور و وضعیت مردم، تنها راه برون‌رفت از این وضعیت را در تشویق روحیه انقلابی می‌داند که تنها مقاومت مبارزان افغانی، لازمه‌ی اصلی رسیدن به آن است. با ذکر این مقدمه، این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی به این دو پرسش مهم و اساسی پاسخ دهد:

۱. مهم‌ترین و برجسته‌ترین درون‌مایه‌های پایداری در دیوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُعْنِي» جابر قمیحه کدام است؟
۲. شاعر در تبیین مضامین پایداری، از چه روش‌ها و تکنیک‌های فنی تأثیرگذاری در تحکیم و پویایی تصاویر و اندیشه‌های خود بهره برده است؟

فرضیه‌ی نخست بیانگر آن است که جابر قمیحه در دیوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُعْنِي» به موضوعات اجتماعی در شکل‌گیری درون‌مایه پایداری خود توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد و در این میان ترسیم چهره‌ی مظلوم و رنج‌کشیده‌ی مردم افغانستان و ستیز با تجاوز خارجی در سرتاسر دیوان وی به وفور احساس می‌شود. فرضیه‌ی دوم به مهم‌ترین روش‌های فنی بیان اندیشه و ترسیم فضای پایداری افغانستان در شعر او مربوط است که شاعر در این زمینه به تعبیر دینی در جهت برانگیختن انقلاب مردم و پویایی حرکت مبارزه‌ی آنها توجه زیادی نشان می‌دهد.

۲.۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

موضوع پایداری افغانستان در شعر معاصر عرب، کمتر مورد بررسی همه‌جانبه از سوی یک شاعر معاصر مصری در دیوانی مستقل صورت گرفته است؛ از این رو تلاش نویسنده‌ی این پژوهش نیز بر این استوار است تا تحت عنوان جلوه‌های پایداری، ابتدا مهم‌ترین درون‌مایه‌هایی که جابر قمیحه نسبت به دیگری (افغان) و سرزمین او در شعر خود عرضه داشته را بیان دارد و از سوی دیگر به برجسته‌ترین کارکردهای فنی که او در بیان پایداری افغانستان از آن بهره برده است، اشاره نماید.

۳.۱. پیشینه پژوهش

بدیهی است، پژوهش‌های بسیاری وجود دارد که در آنها به صورت کلی یا خاص با محوریت سرزمین‌های مختلف به موضوع پایداری پرداخته شده است، همچون دو اثر «أدب المقاومة في فلسطين المحتلة» و «الأدب الفلسطيني المقاوم تحت الاحتلال» از غسان کفانی، «أدب المقاومة» از غالی شکری، «أدب المقاومة: من تفاعل البدايات إلى خيبة النهايات» از عادل الأسطة، «الأدب الجديد والثورة» از محمد دکروب، «قراءات في أدب الانتفاضة» از ابراهیم سعفان و.... از جمله پژوهش‌های انجام‌گرفته در شعر پایداری افغانستان از این‌قرار است: مقاله‌ی «فریادهای موزون (شعر مقاومت افغانستان)»، از محمدکاظم کاظمی که در سال ۱۳۸۵ش در شماره ۲۴ نشریه‌ی سوره منتشر شده است. مقاله‌ی دیگر «شعر پایداری افغانستان از کودتای مارکسیستی تا جمهوری اسلامی»، پژوهش ناصر نیکوبخت و رضا چهرقانی‌پرچلوبی است

که در سال ۱۳۸۹ش در شماره ۲ نشریه‌ی ادبیات پایداری شهید باهنر کرمان به چاپ رسیده است. مقاله‌ی «تاریخ و جغرافیا در شعر پایداری افغانستان»، اثر مهدی شریفیان و رضا چهرقانی برچلوپی است که در سال ۱۳۸۹ش در شماره ۶۸ مجله‌ی تاریخ ادبیات دانشگاه شهید بهشتی تهران به چاپ رسیده است. کتاب «از حنجره‌های شرقی» اثر رضا چهرقانی برچلوپی است که با محوریت سیری در شعر پایداری افغانستان در سال ۱۳۹۴ش توسط انتشارات ققنوس منتشر شده است. مقاله‌ی «تحلیل و مقایسه‌ی مضامین شعر پایداری افغانستان و ایران»، پژوهش رامین محرمی و مریم بهزادی است که در سال ۱۳۹۴ش در شماره ۱۲ نشریه دانشگاه شهید باهنر کرمان انتشار یافته است و در پایان مقاله‌ی «بررسی و تحلیل جلوه‌های مقاومت و پایداری در شعر عبد القهار عاصی شاعر معاصر افغانستان»، از محمدحسین کرمی و نصیر احمد آرین فقیری است که در سال ۱۳۹۴ش در شماره ۱۲ نشریه دانشگاه شهید باهنر کرمان به چاپ رسیده است.

در مورد جابر قمیحه، پژوهش‌های چندی به صورت پراکنده نوشته شده است، ولی تعداد آن چشم‌گیر نیست، نمونه‌ی آن «سیمبائیة خطاب المقاومة في قصيدة «يا قدس» لجابر قمیحة» از کبری روشنفکر و احمد حیدری که در سال ۲۰۱۳م به صورت غیررسمی منتشر شده است. پژوهش دیگر تحت عنوان «شعر جابر قمیحة الغنائی دراسة موضوعیة فنیة» پایان‌نامه کارشناسی ارشد از محمد شهزاد است که در سال ۲۰۱۴م در دانشگاه اسلامی اسلام‌آباد پاکستان دفاع شده است و همین‌طور «مساهمة الدكتور جابر قمیحة في الأدب العربي المعاصر» پایان‌نامه دکتری سافر ویم است که در سال ۲۰۱۶م در دانشگاه علی کره اسلامی هندوستان منتشر شده است. علاوه بر این موارد، پژوهش‌های غیررسمی دیگری نیز وجود دارد که در سامانه رسمی دکتر جابر قمیحه قابل رؤیت است.

۲. پایداری افغانستان

اصطلاح پایداری که در نیمه دوم قرن ۲۰ میلادی پا به عرصه‌ی ادبیات گذاشت، در ابتدا شایع نبود بلکه بر اثر آثار به‌جامانده از جنگ ژوئن ۱۹۶۷م، رونق یافت و در کنار اصطلاحات دیگری چون «أدب المعركة»، «أدب الحرب» و «أدب النضال» جایگاه ویژه‌ای یافت (مجیدی، ۱۳۹۱: ۴۱۳). شعر پایداری از دید غسان کنفانی، نوعی شعر متعهد آگاهانه با جلوه‌های انقلابی، ارزش‌های آزادی‌خواهانه و وطن‌گرایانه است که از بیشترین خاصیت فنی و انتشارپذیری برخوردار می‌باشد (کنفانی، ۱۹۶۸: ۵۴) و در نگاه عزّ الدین اسماعیل در فرآیند آمیزش میان فردیت و جامعه، تنها محدود به چارچوب بیرونی اثر ادبی نبود، بلکه سبب انقلاب شعری و به نوعی انقلاب در مضمون آن نیز گردید (اسماعیل، ۱۹۶۶: ۳۹۷). پایداری صرف نظر از ارزش فنی بالایی که برخوردار می‌باشد، دارای مزایای تاریخی و فرهنگی منحصر به فرد و رویکرد یاری‌رسان به منظور دریافت جدیدی از رخ‌دادهای موجود در میدان نبرد عصر معاصر بوده است (متقی‌زاده و همکاران؛ ۲۰۱۵: ۷۸ و ۷۷). شعر ملی به دلیل موضوعات مشخصی چون مبارزه با استعمار یا دفاع از آرمان‌های سرزمین در مقابل تهدیدهای سیاسی و گرایش‌های تجزیه‌طلبانه که در دستور کار خود دارد، معادل خوبی برای شعر پایداری است، در واقع شعر پایداری «نوعی از شعر متعهد است که شاعر به واسطه آن به رسالت تعلیمی خود عمل نموده و شیوه‌ی مواجهه با نظام‌های مستبد را به مخاطبین خود آموزش می‌دهد» (معروف و پورحشمتی، ۱۳۹۶: ۱۰۶).

ریشه‌ی مقاومت افغانستان را باید در مبارزات مردم این سرزمین علیه استعمارگران انگلیس در قرن گذشته‌ی آن جست‌وجو نمود، مبارزاتی که در نهایت به استقلال و خودکفایی این سرزمین منجر گردید (کاظمی، ۱۳۸۵: ۷۶). در واقع وقایع و حوادث جنگ‌های پی‌درپی در افغانستان از کودتای مارکسیستی گرفته تا ورود نیروهای ارتش سرخ اتحاد شوروی، تحولات شگرفی در بسیاری از حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشور ایجاد نمود و پس از گذشت سال‌های طولانی از خرابی‌های عمیق آن، همچنان موضوع آن به‌عنوان یکی از موضوعات مهم و قابل‌طرح در آوردگاه شعر معاصر بوده است، در واقع موضوع پایداری مردم افغانستان و مسائل و مشکلات پابرجای آن‌که ناشی از ثمرات جبران‌ناپذیر جنگ می‌باشد، نه تنها موجب جهش مضمونی در شعر و ادبیات افغانستان گردید، بلکه محتوای دردناک آن همچنان به‌عنوان یکی از دستاوردهای بزرگ در عرصه‌ی ادبیات پایداری جهان بوده است (نیکویخت و چهرقانی‌برچلویی، ۱۳۸۹: ۳۴۳-۳۴۱)؛ زیرا مقاومت و جهادی که مبارزان افغانی به دنبال آن بودند، خالص و دارای انگیزه‌های والای اسلامی بود و در آن اهدافی چون آزادسازی کامل افغانستان از چنگال کمونیسم و کفر و حاکمان مزدور و خیانت‌کار و برپایی حکومتی اسلامی که وام‌گرفته از آموزه‌های اسلامی باشد و شریعت الهی را اجرا نماید، به‌عنوان اصل و مبنای مبارزه قرار گرفته است.

۳. شعر پایداری افغانستان:

از آنجا که ریشه‌های شعر پایداری افغانستان تا حدود زیادی در مبارزات مردم آن علیه استعمارگران مختلف در قرن گذشته قابل پیگیری است، یعنی مبارزاتی که در نهایت به استقلال این کشور انجامید، ولی متأسفانه شعر آن چندان با مبارزات مردم همسو نبوده است و نمی‌توان آن را شعری هم‌تراز و قابل‌قیاس با ارزش مجاهدت‌های مردم این سرزمین دانست که هم از آن‌ها تأثیر پذیرفته باشد و هم تأثیر چشم‌گیر خود را بر سیمای این مبارزات تقدیم دارد، هرچند که «تاریخ ادبیات معاصر افغانستان، تأثیر اشعار حماسی و پایداری استاد خلیل‌الله خلیلی را در جبهه‌های جنگ مجاهدین با روس‌ها فراموش نمی‌کند که خود، نوعی حماسه‌آفرینی است» (کریمی و فقیری، ۱۳۹۴: ۲۹۴). اهمیت موضوع پایداری افغانستان، سبب گردید تا فرصت برای شاعران دیگر از سرزمین‌های مختلف فراهم آید تا با درنگ و الهام‌گیری از رخدادها و حوادث دردناک این سرزمین، تصویری ژرف و تأثیرگذار از واقعیت جنگ افغانستان و مبارزان افغانی ارائه نمایند که یکی از این شاعران، جابر قمیحه است و در ادامه به زوایای شخصیتی و جایگاه ادبی او پرداخته می‌شود.

۴. معرفی جابر قمیحه

جابر قمیحه، شاعر و ادیب معاصر مصر است که در سال ۱۹۳۴ میلادی در شهر منزله در استان دقهلیه واقع شمال رودخانه‌ی نیل دیده به جهان گشود. او دارای مدرک کارشناسی حقوق علوم تربیتی از دانشگاه قاهره و کارشناسی ارشد در ادبیات معاصر عربی از دانشگاه کویت و همین‌طور دکترای این رشته از دانشگاه قاهره می‌باشد و دارای کتاب‌ها و مقالات بسیاری است، آثاری چون (منهج العقاد في التراجم الأدبية، أدب الخلفاء الراشدين، أدب الرسائل في صدر الإسلام، التقليد والتقليدية والدرامية في مقامات الحريري، صوت الإسلام في شعر حافظ إبراهيم، الشاعر الفلسطيني الشهيد عبد الرحيم محمود، يا ملحة الكلمة والدم) و

همینطور دهها مقاله در مجلات مختلفی چون مجله‌ی «الدارة» در عربستان، مجله‌ی «الدراسات العربیة» در مصر، مجله‌ی «الدراسات الإسلامیة» در پاکستان و مجله‌ی «الفیصل» عربستان منتشر نموده است. در حوزه‌ی فعالیت شعری وی نیز می‌توان به مهم‌ترین دیوان‌های او اعم از دیوان‌های «الزحف المقدّس»، «لجهد الأفغان أغنی»، «حدیث عصریّی إلى أبي أيوب الأنصاری» و «لله والحقّ وفلسطین»، «علی هؤلاء بشعری بکیت»، «حسبکم الله ونعم الوکیل» و نمایشنامه‌های شعری «الهجرة إلى الحبّ» و «محکمة الهزل العلیا» اشاره نمود. جابر قمیحه سرانجام در سال ۲۰۱۲ میلادی دیده از جهان فروبست.

۱. ۴. دیوان «لجهد الأفغان أغنی»

دیوان «لجهد الأفغان أغنی» نخستین دیوان جابر قمیحه و چه‌بسا از نخستین دیوان‌های عربی است که به‌طور مستقیم به موضوع مبارزه مردم افغانستان اشاره دارد. شاعر در مقدمه‌ی آن، جهاد مردم افغانستان را جهادی روشن و خالصانه می‌داند که زیر پرچم هیچ قدرت خارجی یا ایدئولوژی غیر اسلامی قرار ندارد، بلکه هدف والایی بر آن حکم فرمات و مبتنی بر دو چیز است و آن آزادی کامل افغانستان و دیگری برپایی حکومتی اسلامی بر مبنای قرآن و سنت (قمیحه، ۱۹۹۱: ۸). شاعر این دیوان را در توصیف جهاد و دلاوری مبارزان افغانی به‌ویژه شهید عبدالله عزام سروده است. حضور جابر قمیحه در آمریکا و شرکت در کنفرانس بزرگی تحت عنوان «الأسوة الحسنة: الگوی نیک» در سال ۱۹۸۱م سبب آشنایی او با عبدالله عزام به‌عنوان یکی از سخنرانان نماینده‌ی مجاهدین افغانستانی گردید. سخنرانی وی پیرامون مسأله افغانستان و حضور پنج‌ساله‌ی او در پاکستان، زمینه‌ساز درک بهتر و بیشتر مبارزه افغانستان و سرودن قصیده‌ی «لجهد الأفغان أغنی» در سال ۱۹۸۶م و سپس دیوانی به این نام گردید.

دیوان «لجهد الأفغان أغنی» مشتمل بر ۱۰ قصیده است که شاعر تمام قصاید آن را هنگام اقامتش در اسلام‌آباد سروده است، جز دو قصیده‌ی «الفارس الّذی صعد» و «نداء عاجل إلى قادة الجهاد الأفغانی» که اولی در قاهره پس از شهادت عبدالله عزام و دیگری در شهر طهران عربستان سروده شده است. این دیوان، اشعار سنتی موزون و همین‌طور مدرن را در قصاید جداگانه داراست. اشعار موزون وی بیشتر دارای گزاره‌های خطابی، تأکیدی، دینی و شعارگونه است و دیگر اشعار وی دارای بیانی روایی و قالبی نثرگونه و مبتنی بر واژگان کلیدی یا سطرهای کوتاه است که البته استفاده از علائم نگارشی نیز به غنای نوگرایی در شکل و فرم آن می‌افزاید. شاعر در کنار تمجید دلاوری‌های مجاهدان افغانی، موضوعات سیاسی و اجتماعی را با زبانی صریح و انتقادی همراه با تصاویر ساده و قابل فهم عرضه می‌نماید و غالب سعی او بیشتر بر انتقال احساسات شاعرانه و خلق صحنه‌ها و مفاهیم والای انسانی در زمینه پایداری می‌باشد.

۲. ۴. درون‌مایه‌های پایداری

درون‌مایه‌های پایداری بسیاری در دیوان «لجهد الأفغان أغنی» وجود دارد، همچون جهاد و شهادت، درد و رنج اجتماعی، آزادی‌خواهی، شجاعت، وطن‌دوستی، امید به آینده، اعتراض به بیگانگان و... ولی در میان آنها دو موضوع «جهاد و شهادت» و «درد و رنج اجتماعی» جلوه و بسامد بیشتری در شعر او یافته که پژوهش نیز در ادامه به شرح و تحلیل زوایای آنها می‌پردازد:

۴. ۲. ۱. جهاد و شهادت

اندیشه جهاد و شهادت‌طلبی در شعر معاصر عربی از نشانه‌های بارز ادبیات متعهد است که از حضور گسترده‌ای در آثار ادبی شاعران این دوره برخوردار می‌باشد به گونه‌ای که بیشتر موضوعات آن مربوط به توصیف دلاوری رزمندگان جنگ و جایگاه جاودان و مستحکم آن‌ها در گذر دوران‌ها و وام‌گیری این اندیشه از آیات و احادیث شریفه به‌عنوان چراغ راه شهیدان، از موضوعات مهم و غیرقابل اجتناب شعر پایداری را تشکیل می‌دهد (متقی، ۱۴۳۲: ۸۶ و ۸۵). جابر قمیحه نیز با الهام‌گیری از تفکر دینی جهاد و شهادت، به مبارزان افغان که در راه سرزمین خود از جان و مال خود گذشتند، افتخار می‌کند و مرگ آن‌ها در راه وطن را پایان زندگی بشریت نمی‌داند، بلکه آن را زمینه‌ساز تولد جان‌هایی دوباره برمی‌شمرد که از برکت وجود آن‌ها جان‌هایی دیگر از زمین روییده و بالیدن گرفته‌اند؛ از این رو در نخستین قصیده‌ی خود تحت عنوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُغْنِي» که دیوانی به برکت سرایش آن نام نهاده است، تنها جهاد مبارزان افغان را شایسته تقدیم ترانه‌های خود می‌بیند و این چنین از جان‌ودل برای هدف مقدس آن‌ها می‌سراید:

لِجِهَادِ الْأَفْغَانِ أُغْنِي / لِلشَّعْبِ الزَّاحِفِ / كَيْمَا يُطْلَعُ فَجَرَ الْحَقِّ / أُغْنِي / وَلِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ الشُّهَدَاءِ / زَرَعُوا الْأَرْضَ عِظَامًا / وَنُحَاعًا / وَعُيُونًا / وَسَقُوهَا / عَرَقًا .. وَدَمَاءً (قمیحه، ۱۹۹۱: ۱۷).

(ترجمه) «برای جهاد افغانها آواز سر می‌دهم، برای مردمی که پیش روی می‌کنند تا سپیده‌ی حق را آشکار سازند، برای میلیون‌ها شهیدی آواز می‌خوانم که استخوان‌ها، مغز و دیدگان خود را در این سرزمین کاشتند و آن را با عرق و خون خود آبیاری کردند».

بسی واضح است که شاعر در ابیات بالا، مبارزات افغانستان را تحسین کرده و حرکت فداکارانه‌ی آن‌ها را الهام‌بخش شعر خود می‌داند. مهم‌ترین درون‌مایه‌ی شهادت که می‌توان از این نمونه‌ی شعری استخراج نمود، ایثار و فداکاری در راه مقدس در جهت تحقق هدفی والاتر یعنی بقای سرزمین افغانستان است. از این رو شاعر بیش از آنکه در سوگ شهیدان بنشیند، ترانه سر می‌دهد و از نشانه‌های امید و روشنی همچون سپیده‌ی حق و راستی سخن می‌گوید و در ادامه مقام کار شهیدان را به کشاورزانی تشبیه می‌کند که با شهادت خود، استخوان، سر و دیدگان خود را نیز در زمین می‌کارند و با عرق و خون خود آن را سیراب می‌گردانند، این‌ها تعبیری احساسی و تأثیرگذار هستند که شاعر باصلابت تمام آن را در بزرگداشت شهیدان و تحقیر مرگ استفاده می‌کند.

جابر قمیحه همواره در تبیین اندیشه‌ی شهادت، خواست و هدف خداوند و راه و روش پیامبر گرامی اسلام را تکیه‌گاه مبارزات افغانستان تعیین می‌کند و مرگ در راه دین را با معانی عرفانی و معنوی مزین می‌نماید و رمز موفقیت این مبارزات را در تقدس جنبش و وجود روحیه‌ی خداجویانه در مردم افغانستان می‌داند و اینچنین با زبان حق، واقعیت پشت پرده‌ی این جنگ را برای مخاطب خود مشخص می‌نماید:

وَأَعْدُوا... / فَالْغَايَةُ رَبِّي / وَمُحَمَّدٌ هُدْيِي / دَسْتُورِي كَلِمَاتُ اللَّهِ / وَسَبِيلِي... / أَنْ أَقْتَلَ حَتَّى أَقْتَلَ أَوْ لِنْتَصِرَا / وَالْمَوْتُ شَهِيدًا أَسْمَى أَمَلٍ أَتَمَّنَّاهُ (قمیحه، ۱۹۹۱:

(ترجمه) «خود را آماده کنید؛ زیرا که هدف، پروردگارم است و محمد راهنمای من است، قانون من کلمات خداست و راه من این است که برای مرگ یا پیروزی بجنگم و مرگ از سر شهادت، بالاترین آرزوی من است»

شاعر در این مثال، شعارهای مبارزان افغانی را که استمدادگرفته از تعالیم اسلامی و گفتمان شخصیت‌های دینی است در معرض دیدگان مخاطب خود قرار می‌دهد و شهادت را بالاترین آرزوی یک مبارز افغانی بیان می‌کند، این همان اندیشه‌ای است که شهید مطهری با تاکید بر این عقیده، شهادت را بالاترین نوع مرگ می‌داند و در تعریف شهادت چنین می‌گوید: «مرگی شهادت است که انسان با توجه به خطرات احتمالی یا ظنی یا یقینی فقط به خاطر هدفی مقدس و انسانی و به تعبیر قرآن «فی سبیل الله» از آن استقبال کند، شهادت دو رکن دارد: یکی اینکه در راه خدا و فی سبیل الله باشد، هدف مقدس باشد و انسان بخواهد جان خود را فدای هدف نماید، دیگر اینکه آگاهانه صورت گرفته باشد» (مطهری، ۱۳۷۳: ۸۴). جابر قمیحه نیز بر آن است تا در این نمونه‌ی شعری، با دعوت به پیکار و مبارزه تا مرز شهادت، به تحقیق دو رکن ضروری تحقق آن در وجود مبارزان افغانی اشاره نماید، در واقع او از یک سو با به کارگیری واژگان الله و محمد (ص)، هدف مقدس مبارزه را تعیین می‌کند و از سوی دیگر با ذکر دلایل مختلفی چون (فَالْغَايَةُ رَبِّي / وَمُحَمَّدٌ هَدْيِي / دَسْتُورِي كَلِمَاتُ اللَّهِ / وَسَبِيلِي.. / أَنْ أَقْتَلَ حَتَّى أَقْتَلَ أَوْ أَنْتَصِرَ / وَالْمَوْتُ شَهِيدًا أَسْمَى أَمَلٍ أَتَمَّنَّاهُ). (ترجمه) «زیرا که هدف و سرانجام من، پروردگار است و محمد راهنمای من است، قانون من کلمات خداست و روش من این است که برای مرگ یا پیروزی بجنگم و این مرگ شهیدگونه بالاترین آرزویی است که من دارم» این اقدام را به طور کامل، آگاهانه و از روی منطق و عقلانیت بیان می‌کند.

۲.۲.۴. درد و رنج اجتماعی

درد و رنج به‌عنوان یکی از مفاهیم اصلی زندگی انسان در طول تاریخ جوامع ستم‌دیده می‌باشد و جلوه‌ی بارز آن در شعر سبب ماندگاری و بقای بسیاری از آثار ادبی گشته است (میرزائی و گرجی، ۱۳۹۲: ۱۰). یکی از ویژگی‌های ادبیات پایداری و توجیه ضرورت شکل‌گیری آن، بیان دردها و رنج‌های عموم مردم به دلیل حملات تجاوزکارانه و سرکوب‌گر دشمن اشغال‌گر و ترسیم پیامدهای ناگواری است که در نتیجه‌ی این اشغال، بر دوش مردم سرزمین نهاده شده است؛ از این رو بخش انسانی در شعر پایداری در کنار جنبه‌ی ملی آن دارای اهمیت بسیاری است (شکری، ۱۹۷۰: ۷). شعر جابر قمیحه نیز از این موضوع مستثنی نبوده و همواره در تلاش است تا با تعبیر و مضامین احساسی و چه بسا قراردادن خود در موقعیت‌های مشابه، به بازتاب درد و رنج‌های اجتماعی مردم بپردازد.

یکی از نمودهای صبر و پایداری و تجسم درد و فشار در هر واقعه‌ی تاسف‌باری، حضور کودکان در جنگ است؛ زیرا همواره این کودکان هستند که به دلیل شرایط جسمی و تعلق و وابستگی به دیگری در شعر پایداری به عنوان نماد معصومیت در مقابل ظلم شناخته می‌شوند، در واقع در شعر مقاومت، حضور کودکان بیشتر از دیگر افراد جامعه در کنار مفهوم درد و رنج به چشم می‌خورند و از آنجا که آنها بیش از سایر افراد جامعه، عواقب جنگ و آوارگی را لمس می‌کنند، به عنوان آسیب‌پذیرترین قشر جامعه به شمار می‌روند (سرباز و همکارن، ۱۳۹۵: ۱۰۴). رفتار نیروهای سرکوب‌گر با کودکان، داستان فاجعه‌واری است که به شدت جابر قمیحه را متأثر ساخته است و او را بر آن داشته تا با ابراز خشم و کینه، هم‌صدایی خود

را با کودکان افغان در قصیده‌ای با عنوان (تحقیق صحفی مع مجاهد افغانی جاوز السبعین: گزارش مطبوعاتی با مجاهد افغانی که سن او از ۷۰ سال فراتر رفته است) اعلام نماید:

أنا صرَّخْتُ هذا الطُّفْلُ / تَمُوجُ بِنَبْضِ الْجُوعِ الْمَفْجُوعِ / وَدَوُوهُ ثَمَالَةٌ أَشْبَاحُ ذَابِلَةٌ / قَدْ شَاءَ لَهُمْ حَيْشُ الْخِصْيَانِ / أَنْ يَحْصِرَهُمْ / فِي خَيْمَةِ ذَلِّ مُنْتَهَكَةِ / فِي لُبْنَانَ.. / فِي شَاتِيلا.. / حَرَمُوهُمْ حَتَّى كِسْرَةَ خُبْزٍ / غَمَسَتْ فِي ذَلِّ الطِّينِ (قمیحه، ۱۹۹۱: ۴۸).

(ترجمه) «من فریاد این کودک هستم، فریادی که لبریز از تپش گرسنگی محنت‌بار است، والدین این کودک، تفاله پوسیده‌ی ارواحی هستند که ارتش این بی‌اصل و نسب‌ها قصد داشتند آنها را در چادر ننگین ژنده‌ای در لبنان و اردوگاه شاتایلا (جنوب بیروت) محاصره کنند، حتی تکه نانی که در ذلت گل فرو رفته است را از آنها دریغ کردند»

شاعر در این بخش از قصیده در کنار پرداختن به موضوع افغان، از یک واقعیت تاریخی پرده برمی‌دارد، و آن سخن پیرامون یکی از گردان‌های مبارز لبنان است که در شاتایلا، فلسطینیان را محاصره کرده بودند و مانع رسیدن آنها به آب و غذا شدند و سرانجام موجب هلاکت و مرگ بسیاری از کودکان فلسطینی گردیدند. شاعر در اینجا برای رساندن پیام درد و رنج، از حضور پررنگ کودک به منظور هم‌نوایی با این حادثه استفاده نموده است و کلام شعری خود را با نوای معصوم کودک یکی ساخته است. از این رو هر چند کلام وی بی‌پرده و بدون تعارف به بیان دردها می‌پردازد و خیال شعری وی از عمق بالایی برخوردار نیست، ولی از عمق تأثیر و گیرایی مضمون برخوردار می‌باشد؛ زیرا شاعر در اینجا تمام توان خود را در فضا سازی دو طیف از شخصیت در موقعیت یکسان به کار می‌گیرد، یکی ترسیم فضای تراژدی و دردناک برای کودک و والدین او است که از کم‌ترین حق حیات برخوردار نیستند و شاعر به خوبی این محرومیت را در نبود حتی تکه نانی آغشته به گل از آنها نشان می‌دهد و در سوی دیگر با تشکیل فضایی تأسف‌بار و بیان اعمال توأم با خشونت، عمق تنفر خود را نسبت به نقطه‌ی مقابل این شخصیت که در اینجا به جیش الخصیان تعبیر می‌شود، بیان داشته است.

یکی دیگر از نمودهای درد و رنج نزد شاعران، پرداختن به حس وظیفه‌شناسی انسان در قبال مواجه شدن با فاجعه می‌باشد. جابر قمیحه در قالب سوالاتی بنیادین ماهیت رنج و سبب مقابله با آن را به چالش می‌کشد، بدین معنی که «انسان باید چه رویکرد اخلاقی در مواجهه با آلام و دردهای بشری در پیش بگیرد؟ به عبارت دیگر وظیفه‌ی انسان در قبال دردها و رنج‌ها چیست؟» (میرزائی و گرجی، ۱۳۹۲: ۲۲). جابر قمیحه از این اصل مهم در بیان ضرورت شعری خود غافل نبوده است، بلکه در قصیده‌ی (الموت و العار: مرگ و ننگ)، با دعوت به نگرستن به وضعیّت یتیمان و زنان فرزندمرده، انگیزه و سبب حضور مجاهد افغان را یک هدف انسانی برشمرده و چنین می‌گوید:

وَإِنِّي لَيْلَ الْيَتَامَى / يَمْلَأُونَ الْأَرْضَ / بِالصَّرَخَاتِ / فِي فَنَعِ الْيَمِّ / «أَيْنَ رَاحَ الْمُعْتَصِمُ؟!!! / أَيْنَ سَيْفُ الْمُعْتَصِمِ؟!!» / وَالْكَأَلَى... / إِنَّهُنَّ / فِي غِيَابَاتِ الْأَسَى / أَسْمَعُهُنَّ (قمیحه، ۱۹۹۱: ۵۵ و ۵۴).

(ترجمه) «به شامگاه یتیمان نگاه کن، وقتی که در اوج وحشت زمین را پر از فریاد می‌کنند «معتصم کجا رفته است؟ شمشیر معتصم کجاست؟ زنان فرزندمرده در سیاه‌چاله‌های اندوه قرار دارند، صدای آنها را می‌شنوم».

شاعر در اینجا با گرفتن نقاب مجاهد افغان، همسر حامله‌ی او را خطاب قرار می‌دهد و حسّ همدردی و وظیفه‌شناسی انسانی نسبت به درد و رنج کودکان یتیم و زنان فرزندمرده را به او یادآور می‌شود. مهم‌ترین مسأله‌ای که در اینجا برای شاعر مهم جلوه می‌کند این است که انسان چگونه می‌تواند در مقابل فریادهای کودکانی وحشت‌زده بی‌تفاوت باشد، در واقع موضوع کودکان و پافشاری شاعر بر عاقبت و سرنوشت آن‌ها زمانی طرح آن در اولویت به‌کارگیری شخصیت‌های او قرار می‌گیرد که همسر این مجاهد افغان نیز حامله است و به‌عنوان موضوع حیاتی و تکرارگونه مطرح می‌شود تا از این طریق عواطف مادرانه او را برانگیزد. شاعر در لابه‌لای یک گفت‌وگوی ساده و یک‌جانبه، فراخوانی شخصیت تاریخی و کمک‌گرفتن از او را به‌عنوان الگوی تراژدیک برای خروج از وضعیت حال حاضر کودکان قرار می‌دهد و حضور معتصم را در این شرایط که سمبلی از فریادرسی است، در بیرون‌رفت از این فاجعه‌ی بزرگ انسانی خالی می‌پندارد. شاعر در اینجا برای تحقق غرض پایداری از فراخوانی معتصم و کارکرد اجتماعی آن بهره می‌گیرد تا وخامت شرایط دو دوره را در موقعیت عرضه نماید. حضور معتصم در این تصویری که خطاب به زن گفتمان آن را تشکیل می‌دهد، همسو با کارکرد پایداری آن یعنی فریادرسی در شعر معاصر عرب است (جمعه، ۲۰۰۹: ۹۰). منظور شاعر از این فراخوانی، نشان‌دادن دو فرهنگ و ملیت متفاوت است؛ یکی دوران درخشان عرب در عصر عبّاسی که به هویت عربی شاعر تعلق دارد و دیگری دوره‌ی فرودست حال حاضر افغانستان است که به زعم شاعر نبود شخصیت‌هایی چون معتصم سبب بحرانی‌گشتن فاجعه‌ی آن شده است، در واقع یکی از مهم‌ترین کارکردهای ادبیات پایداری بیان گرایش قومی‌گرایی/عرب‌گرایی توسط شاعر مبارز عرب است که همراه با نوعی ادبیات انسان‌گرایانه و یادآوری حقوق از دست‌رفته مردم جامعه گره خورده است (همان: ۵۸) که در اینجا به زیبایی توسط جابر قمیحه با تکیه بر دو اصل قومی‌گرایی و انسان‌گرایی مطرح شده است.

۵. کارکردهای فنی

جابر قمیحه در بیان اندیشه‌ها و درون‌مایه‌های پایداری از شیوه‌های فنی بسیاری همچون فراخوانی شخصیت‌های دینی، وام‌گیری از قرآن کریم، تکرار، به‌کارگیری تکنیک‌های بصری علامت‌گذاری، عناصر درام همچون روایت، مونولوگ و... بهره جسته است، ولی آنچه که کارکرد آن بیش از سایر شیوه‌ها برای مخاطب، چشم‌گیر و قابل پیگیری است دو روش فراخوانی شخصیت‌های دینی و وام‌گیری از قرآن کریم می‌باشد.

۱.۵. فراخوانی شخصیت‌های دینی

امروزه فراخوانی شخصیت‌ها و کارکرد نمادین آن‌ها یکی از شیوه‌های تأثیرگذار در گفتمان شعر معاصر عربی شناخته می‌شود، در واقع دو عامل مهم سبب شیوع و گسترده‌گی فراخوانی شخصیت‌های قدیمی در ادبیات عرب گردیده است. که مورد نخست، احساس شاعر معاصر به میزان تأثیرات فنی و احساسی تعامل با شخصیت‌های کهن که سبب اصالت بخشی به اثر می‌گردد و دیگری گرایش شاعر معاصر به افزایش نوعی واقع‌گرایی ساده و به دور از پیچیدگی دراماتیک به عاطفه‌ی شخصی خود است (زاید، ۱۹۹۷: ۲۰-۱۶). جابر قمیحه نیز به‌عنوان شاعری آگاه و پایبند به ارزش‌های قدیم، همواره با بهره‌جستن از میراث دینی و گنجینه‌های فرهنگی تلاش می‌کند تا شعر او در مسیر مقدّس و رسالت درست حرکت نماید،

نمونه‌ی این ساز و برگ‌ها بازگشت شاعر به خویشتن و بازخوانی داشته‌های فرهنگی و معنوی خود می‌باشد، از این رو برای اینکه کلام او گیرایی خاصی داشته باشد و نیز ارزش فنی و ادبی خود را حفظ نماید، بیشتر شخصیت‌های دینی در شعر او قالب شخصیتی خود را حفظ نمود و به‌ندرت یافت می‌شود که شاعر به شگرد نقاب در وجود این شخصیت‌ها روی آورد و با قراردادن دو روح در یک جسم شخصیت، هدف خود را دنبال نماید. جابر قمیحه همچون بسیاری از شاعران واقع‌گرا از شکل ابتدایی فراخوانی شخصیت‌های دینی در شعر خود بهره برده است و همواره بر خود واجب می‌داند تا از طریق کاریست شخصیت‌ها، موضع مستقیم و بی‌پرده خود را در جهت حمایت از حرکت‌های انقلابی و آزادی‌خواهانه اعلام نماید.

۱.۱.۵. رسول اکرم (ص)

از نمونه شخصیت‌های دینی به‌کاررفته در دیوان «لِجِهَادِ الْأَفْغَانِیِّ»، شخصیت رسول اکرم (ص) است که جابر قمیحه همچون بسیاری از شاعران متعهد دیگر، از نماد ایشان برای تبیین تمام ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی بهره جسته است، در واقع «در دوره‌های مختلف شعر عربی شاعران به صفات، ویژگی‌ها، حیات و شخصیت پیامبر (ص) در دواوین خود پرداخته‌اند؛ اما در شعر معاصر عربی این رویکرد کاملاً تغییر یافته و شاعران، شخصیت رسول خدا (ص) را با حفظ حرمت‌ها به نماد تبدیل نموده‌اند» (رخشنده‌نیا و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۵۱). جابر قمیحه برای بیان تجربه‌های انقلابی روزمره و پیشین خود، از حضور پرکاربرد شخصیت پیامبر اکرم (ص) در شعر خود بهره فراوان جسته است. از زمینه‌های این فراخوانی که در شعر او بسیار محسوس است، ترسیم شخصیت ایشان به‌عنوان الگویی برای هدایت‌گری و درستی پیکار و هدف به‌منظور تقویت روحیه مبارزه و روشن‌گری مسیر نبرد و پیکار مبارزان افغان به کار می‌رود، به‌طور مثال شاعر در قصیده‌ی خود تحت عنوان «نشید الزحف الأفغانی» که آن را به شیوه‌ی سنتی و با آثکا به اوزان و قافیه‌های یکسان سروده است، سربازان افغان را به عنوان سربازان رسول اکرم (ص) معرفی می‌کند و آن‌ها را به سوی مسیر یا مکان درست یعنی کابل هدایت می‌نماید و حماسه‌وار چنین می‌سراید:

وَحَلُّوا السُّيُوفَ تَصُولَ تَجُولَ	إِلَى كَابُلٍ يَا جُنُودَ الرَّسُولِ
وَحَلُّوا السُّيُوفَ تَصُولَ تَجُولَ	إِلَى كَابُلٍ يَا جُنُودَ الرَّسُولِ
عَنِ الشَّعْبِ هَذَا الْأَيْبِيِّ الْعَنِيدِ	إِلَى كَابُلٍ كَيْ تَفُكُّوا الْحَدِيدَ
وَيُشْرِقَ نُورَ الْكِتَابِ الْمَجِيدِ	وَيُسْحَقَ لَيْلُ الْأَسَى وَالْعَبِيدِ
إِلَى كَابُلٍ يَا جُنُودَ الرَّسُولِ (قمیحه، ۱۹۹۱: ۲۴)	فَتَزْهَرَ كُلُّ الرُّبَى وَالْحُقُولِ

(ترجمه) «سربازان پیامبر، به سمت کابل حرکت کنید و شمشیرها را به حالت هجوم و جولان از نیام برکشید... به سوی کابل حرکت کنید تا این بند آهنین را از جان این مردم خوددار و سرکش بشگایید. تا شب اندوه و بردگی پایان یابد و نور این کتاب بزرگ بدرخشد و تمامی تپه‌ها و مزارع شکفته شوند. سربازان پیامبر، به سوی کابل حرکت کنید»

رسول اکرم (ص) در این نمونه‌ی شعری، علاوه بر برخورداری از معنویت، مظهر ارزش‌های والایی چون شکوه، درستی عمل، اطمینان و پیروزی است، در واقع حضور واژگانی چون (جنود: سربازان) درون ترکیب اضافی «جنود الرسول» که از آغاز تا پایان این متن شعری، سه بار تکرار گردیده است، بیش از هر چیزی عظمت و جلال خود را از دیگری یعنی مضاف‌إلیه که شخصیت رسول اکرم (ص) است، به عاریه می‌گیرد، به گونه‌ای که گویا وجود سربازان به تنهایی ماهیت و اثر خود را از دست داده است و تمام ویژگی‌های مثبت و امیدبخش خود را از پیامبر دریافت می‌نماید.

یکی دیگر از ویژگی‌های تأثیرگذار رسول گرامی اسلام نزد جابر قمیحه، تجلی و درخشش رمز جاودانگی ایشان در شعر او می‌باشد، در واقع ایشان در دیوان مورد نظر، شخصیتی مبارک و فرخنده می‌باشند و دیدار ایشان در ورای دنیای فانی، رنگ و لعابی زیبا و روح‌بخش به خود می‌گیرد، از این رو ملاقات با ایشان در روز قیامت به عنوان آرزویی بس بزرگ و با اهمیت برای شاعر تلقی می‌گردد که ابراز شور و اشتیاق این ملاقات به هیچ وجه نزد او قابل کتمان نیست.

هَبِّي رِيحَ الْجَنَّةِ هَبِّي	هَبِّي رِيحَ الْجَنَّةِ هَبِّي
وَرَسُولِ اللَّهِ وَللصَّحْبِ	وَاشْوَقَاهُ لِلْقِيَامِ رَبِّي
هَبِّي رِيحَ الْجَنَّةِ هَبِّي	هَبِّي رِيحَ الْجَنَّةِ.. هَبِّي
قمیحه، ۱۹۹۱: ۲۸)	

(ترجمه) «ای باد بهشت، شروع به وزیدن کن، ای باد بهشت شروع به وزیدن کن، وزیدن کن. چه شوقی دارد دیدار خداوند، پیامبر و صحابه ایشان، ای باد بهشت، شروع به وزیدن کن، ای باد بهشت شروع به وزیدن کن، وزیدن کن.»

جابر قمیحه در اینجا در عالم واقعیت به رؤیا سفر می‌کند و از جلوه‌های معنوی برای رهایی از عقلانیت و واقعیت حاضر بهره می‌جوید. از این رو ندای شاعر به باد بهشت که شروع به وزیدن کن، خطابی ورای واقعیت، ولی تپنده و روح‌بخش است، و این ویژگی در اشعاری که در مدح رسول اکرم (ص) سروده می‌شود، خصلت شگرفی نیست؛ زیرا طبق معمول چنین اشعاری در مضامین شعری به دور از انگیزه‌های مادی و دنیاطلبی بوده و همواره اوصاف اخروی و معنوی را با زبانی ساده و روان به عنوان اصلی به دور از اغراق و مبالغه فراهم می‌آورند (رئیسیان و استادی، ۱۳۹۱: ۱۷۸). شاعر در اینجا در کمال توجه به مفاهیم معنوی و دوری از انگیزه‌های مادی گرایانه، ملاقات با خداوند، رسول گرامی و صحابه ایشان را در مرکز توجه و شور و اشتیاق خود قرار داده است، به گونه‌ای که بهشت برین که به عنوان تنها هدف ارزشمند و ثمره‌ی امیدبخش عالم ماده به شمار می‌رود، در اینجا به عنوان بستر و زمینه‌ساز دیدار رسول اکرم (ص) قرار گرفته و زیبایی تبلور آن در مقابل جمال روی پیامبر کم‌اهمیت توصیف می‌گردد.

شوق دیدار پیامبر (ص) برای شاعر به عنوان یک موضوع مهم و مضمونی غیرقابل اجتناب در شعر پایداری او تبدیل شده است، در واقع شاعر از تمام امکانات میراث دینی خود برای تحقق انگیزه‌های پایداری استفاده می‌کند؛ زیرا این میراث گذشته به عنوان منبع غنی‌ای است که شاعران معاصر همواره از چشمه‌ی سیال آن، دلالت‌ها و نشانه‌های الهام‌برانگیز را دریافت می‌کنند و از بارهای مضمونی و عاطفی آن به منظور تأثیرگذاری بیشتر در آگاهی فردی و اجتماعی استفاده می‌نمایند (بلاوی و همکاران،

۱۳۹۳: ۵۵ و ۵۶)، نمونه‌ی آن را می‌توان دغدغه‌ای نام برد که شاعر در حین نجوای درونی که انجام می‌دهد، برای روز قیامت و آماده شدن به منظور ملاقات با پیامبر (ص) از آن سخن می‌گوید:

إِنِّي أَخْبَلُ.. / أَنْ أَلْقَى - مَعِيَ عَارِي - مُحَمَّدًا / نَاكِسَ الرَّأْسِ بِيَوْمِ الْبَعْثِ / خَزْيَانَ الْجَبِينِ / يَوْمَ تَبْيَضُّ مِنَ الْبُشْرَى وَجُوهٌ / يَوْمَ تَسْوَدُّ مِنَ الْخِزْيِ وَجُوهٌ / كَيْفَ أَلْقَاهُ بِعَارِي؟ / قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ ثَأْرِي؟ / قَبْلَ أَنْ أُجْتَاخَ أَعْدَائِي بِنَارِي؟ (قمیحه، ۱۹۹۱: ۵۷)

(ترجمه) «خجالت می‌کشم که با ننگی که دارم، سرافکنده و شرمسار، در روز قیامت، محمد را ببینم. در روزی که چهره‌های برخی، از این بشارت روسفیدند و برخی دیگر از حقارت، روسیاه هستند، چگونه با این ننگ خود او را ببینم؟ پیش از آنکه انتقام خود را بگیرم؟ پیش از آنکه با آتش خود، دشمنان را نابود سازم؟»

شاعر در این بخش، داشتن عزت نفس و روحیه‌ی ذلت‌ناپذیری را شرط اصلی پیروزی و سعادت دیدار با شخصیت‌های دینی می‌داند و از کارکردهای مختلف زبان شعری همچون قیده‌های حالت (ناکِسَ الرَّأْسِ بِيَوْمِ الْبَعْثِ / خَزْيَانَ الْجَبِينِ)، ظرف‌های زمانی (يَوْمَ تَبْيَضُّ مِنَ الْبُشْرَى وَجُوهٌ / يَوْمَ تَسْوَدُّ مِنَ الْخِزْيِ وَجُوهٌ) و اسلوب استفهام (كَيْفَ أَلْقَاهُ بِعَارِي؟) جهت وسعت‌بخشی به معنی و تقویت و تأکید بر آن بهره می‌جوید. احساس ذلت و خواری و تلاش برای ایجاد روحیه‌ی پایداری و مقاومت در مقابل اشغالگران، شاعر را از حالت معمول در فراخوانی شخصیت رسول اکرم (ص) خارج نمود و او را به حالتی از افراط کشانده است، به‌گونه‌ای که هرگونه کوتاهی از وظیفه‌ی پایداری را مساوی با خیانت به دین و سبب ایجاد حس شرمندگی در دیدار با رسول خدا توصیف می‌کند. شاعر در آغاز سطر شعری، احساس مبهمی به شعر خود می‌بخشد و منظور او از "عار" در ذهن مخاطب فاقد نشانه‌های شناختی است، در واقع ابتدا به توصیف حال خود در روز قیامت می‌پردازد و مظاهر روز قیامت را برای مخاطب خود تبیین می‌نماید و در نهایت از طریق کاربست جملات استفهامی متعدد از مقصود خود پرده برداشته و ننگ خود را در تسلیم‌پذیری در مقابل دشمنان و عدم انتقام‌گیری از آن‌ها مشخص می‌کند، البته جابر قمیحه با به‌کارگیری بیان استفهامی سعی بر آن دارد تا کلام درونی خود را از متکلم‌وحده تغییر دهد و مخاطب را به هم‌صدایی با گفتمان خود همراه سازد.

یکی از ویژگی‌های فراخوانی شخصیت‌های دینی در شعر جابر قمیحه به ویژه در فراخوانی شخصیت رسول گرامی اسلام، پافشاری شاعر در به‌کارگیری مضمون مشترک در فضایی تکرارگونه ولی در حالت و وضعیت جدید برای شخصیت و روی آوردن به رنگ و لعاب‌های بدیعی است، همچون نمونه‌ی ذیل:

عِنْدَمَا يُسْأَلُ عَنِّي / «أَيْنَ يَا أُمِّي بَابَا»؟ / أَذْكَرِي لِإِبْنِي أَنِّي / قَدْ تَحَزَزْتُ مِنَ الطَّيْنِ الْمُزَيَّفِ / وَأَنْطَلَقْتُ / رَافِعَ الرَّأْسِ / لِكَيْ أَلْقَى مُحَمَّدًا / نَاصِعَ الْجَبْهَةِ رِيَّانَ الْفُؤَادِ / يَوْمَ تَبْيَضُّ مِنَ الْبُشْرَى وَجُوهٌ (قمیحه، ۱۹۹۱: ۶۰)

(ترجمه) «هنگامی که درباره‌ی من پرسیده شد که ای مادر، بابا کجاست؟ به پسرم بگو که من از گل مصنوعی رهایی جستیم، با پیشانی سفید و قلبی آکنده از طراوت برای ملاقات با محمد در روزی که چهره‌های برخی، از این بشارت رو سفیدند، سرافرازه به راه افتادم.»

شاعر در این سطر شعری، مضمون پیشین را در موقعیتی جدید تکرار می‌نماید، یعنی با قرارگرفتن در پوستین مجاهد افغان و خطاب قرار دادن همسر خود، از او می‌خواهد که هدف مبارزه و سرانجام آن را برای او یادآور شود. از این رو بار دیگر موضوع دیدار پیامبر (ص) و فراخوانی شخصیت ایشان در مرکزیت توجه شعری قرار می‌گیرد و نوع مواجهه‌ی شاعر در چنین روزی با سیمایی فروزان و سرافزار تکرار می‌گردد. شاعر در این سطر، با توصیف حالتی سرافراز و خوشحال از خود، به مقابله‌ی دراماتیک با نمونه‌ی پیشین می‌پردازد و بهره‌مندی او از واژگان و ترکیب‌هایی تضادگونه همچون «رافع الرأس، ناصع الجبهة، ریان الفؤاد» و قرارگیری آنها در مقابل واژگان نمونه‌ی پیشین همچون «ناکس الرأس، خزیان الجبین» به اوج تضاد این دو وضعیت و حالت متفاوت در فضای مشترک کمک می‌کند.

۲. ۱. ۵. امامان معصوم و صحابه

میراث ارزشمند پیامبر گرامی اسلامی و صحابه‌ی ایشان همواره به‌عنوان منشأ تحولات شگرفی در تعاملات و کنش‌های فردی و اجتماعی عربی بوده و جامعه اسلامی را به‌سوی تعالی و تکامل رهنمود می‌سازد. بخش عمده‌ای از این میراث پرگهر دینی به‌وسیله‌ی شعر معاصر عربی مورد بسط و توسعه قرار گرفته است و باوجود فشارها و سرکوب حاکمان وقت، ارزش و جایگاه امامان در کنار خصوصیات اخلاقی پیامبر اکرم (ص) در قالب چکامه‌های سترگ و اشعار ماندگار در حافظه ادبی عرب ثبت گردیده است (محلالتی، ۱۳۹۶: ۱۲۱). جابر قمیحه نیز در توصیف مبارزان افغان، شیوه‌ی جدیدی از پایداری را عرضه می‌نماید، بدین‌گونه که گاهی با متوسل شدن به شخصیت امامان معصوم و صحابه‌ی گرامی اسلام، اقدام به الگوسازی و بزرگداشت نبرد مبارزان افغانی می‌نماید و به‌نوعی مخاطب خود را تشویق و ترغیب می‌کند که برای دریافت خصلت‌های نیک و والای مبارزان باید به تبلور این صفات و سرمنشأ وام‌گیری آن در شخصیت‌های بزرگی در میراث دینی اسلام رجوع نماید، نمونه آن سخن شاعر پیرامون دلاوری مبارز افغانی و توصیف و تکریم حضور موثر آن در میدان نبرد در قصیده‌ای تحت عنوان «أبطال الجهاد الأفغاني: دلاوران جهاد افغانستان» است که با بیانی مدح‌گونه چنین آمده است:

اللَّهُ أَكْبَرُ!! إِنِّي أَحْيَاهُمْ	فِي رُحْفِهِمْ بِالْقَلْبِ وَالْوَجْدَانِ
بُعِثُوا مِنَ الْمَاضِي التَّلِيدِ شَوَامِخاً	وَمَحَا حُدُودَ الْأَرْضِ وَالْأَرْمَانِ
دَعْنِي أَمَلِي نَاطِرِي مِنْ مُضْعَبٍ	وَأَعِيسَ مَعْنَى الْحَقِّ فِي سَلْمَانِ
وَكَذَا عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرٍ	وَتَهِيمِ رُوحِي فِي سَنَا عَثْمَانَ
وَأَقُولُ مَرَجِي حَمَزَةً وَأَسَامَةً	مَعَهُ الْمُتَنَّى الْفَارِسُ الشَّيْبَانِي
وَتَرَفُّرُ الرِّيَابِ فَوْقَ قُتَيْبَةٍ	وَمُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْمَرْوَانِي
بَطَلِ الْمُتَوَجِّعِ بِأَرْمَيْلِ وَدَيْبِلِ	وَالسَّنْدِ وَالْبَيْرُونِ وَالْمُلْتَانِ
هَذَا هُوَ الْمَاضِي الْجَلِيلِ بِمَجْدِهِ	يُحْيِيهِ إِصْرًاؤُ الْفَتَى الْأَفْغَانِي

(قمیحه، ۱۹۹۱: ۳۱)

^۱ منظور سلمان فارسی است.

^۲ محمد بن قاسم بن محمد، فاتح معروف هند است.

(ترجمه) «خدا بزرگ است، به راستی من با قلب و روح، آنها را زنده کردم. آنها از دیرباز با افتخار روانه شدند و مرزهای سرزمین و دوران‌ها را در نوردیدند. اجازه بده تا دیده‌ی خود را از وجود مصعب سرشار سازم و مفهوم حق را در وجود سلمان، علی، حسین و جعفر تجربه کنم، (اجازه بده) که روحم در شکوه عثمان سرگردان شود. (اجازه بده) از میدان‌داری حمزه، اسامه و همین‌طور مثنی فارس شیبانی و برافراشته‌شدن پرچم‌ها بر فراز قتیبه و دربارهی محمد بن قاسم مروانی، دلاور پیروزی‌های آرمیل و دبیل، سند، بیرون و ملتان بگویم. این همان گذشته‌ی درخشان است که با شکوه خود، قاطعیّت این جوان افغانی آن را احیا می‌گرداند».

همان‌گونه که در ابیات بالا مشهود است، سیمای شخصیت‌های دینی متعددی در شعر جابر قمیحه همچون سلمان فارسی، امیر المؤمنین، امام حسین و جعفر (ع)، عثمان، حمزه، اسامه و الفارس الشیبانی، و محمد بن القاسم المروانی فاتح معروف هند و پاکستان که در اینجا به مناطقی از آنها چون (آرمیل، دبیل، سند، بیرون و مولتان) اشاره می‌شود، ابعاد پایداری به خود می‌گیرند. در واقع جابر قمیحه که از نشانه‌های بارز و عینی در کنش‌های مردم جامعه افغانستان را کمبود امید و نبود تکیه‌گاه محکم به منظور تحقق آرمان‌های مبارزان آن می‌داند، از تشبیه دلاوران افغان به شخصیت‌های برجسته‌ی دینی به عنوان مظهر تمام عیار مقاومت و ترسیم آینده‌ای روشن بهره برده است. شاعر با دیدن دلاوری‌های مجاهد افغانی در میدان نبرد، با مراجعه به گنجینه‌ی میراث دینی خود، نوعی بازگشت به گذشته آشنای عربی - اسلامی انجام می‌دهد و نمادهای مشابه برای ترسیم شرایط حاضر در ذهن خود ترسیم می‌نماید، از این رو به وضوح در فراخوانی شخصیت‌های دینی در این مثال و نمونه‌های پیشین احساس می‌شود که از دید او باید محور شعر پایداری و مقاومت افغان در وصف شجاعت و پایمردی اعضای این جبهه در برابر استبداد حاکمان پرننگ جلوه نماید، در واقع شاعر بیش از آنکه فعل مقاومت در مبارزان افغان را در مرکز توجه مخاطب قرار دهد، تشبیه شخصیت و موقعیت او با نمادهای مقاومت را مهم و برجسته جلوه می‌نماید.

۲.۵. وام‌گیری از قرآن کریم

شاعران پایداری همواره از اشارات قرآنی و مفاهیم والای آن برای انتقال احساسات و بیان افکار خود بهره جسته‌اند و از این روش برای هدایت و اصلاح جامعه و خروج از بن‌بست فروپاشیدگی اخلاق و تحکیم ارزش‌های بنیادین سود می‌برند. این وام‌گیری از قرآن که به عنوان تناصّ قرآنی شناخته می‌شود با نوعی گفت و گو و چند صدایی متن است که دی سوسور^۲ و باختین^۳ از آن به عنوان تعامل بین علامت‌ها و رمزگان‌های نهفته‌ی دالّ و مدلول میان متن غایب و متن حاضر یاد می‌کند (پروینی و عموری، ۱۴۳۱: ۱۵۳)؛ زیرا بر اساس این دیدگاه هر متنی بر اساس تعامل و هم‌صدایی با متون دیگر از حدود سطحیت فراتر رفته و به عمق تفسیر و تحلیل نشانه‌شناسانه راه می‌یابد.

^۱ از نام‌های مناطقی است که محمد بن قاسم آنها را فتح نمود، برخی از آنها اکنون جزء کشور پاکستان و برخی دیگر جزء کشور هند و برخی دیگر برای کشور افغانستان می‌باشند.

^۲ Ferdinand de Saussure.

^۳ Mikhail Bakhtin.

جابر قمیحه نیز در شعر خود علاوه بر به کارگیری مستمر از نماد شخصیت‌های دینی و تشبیه فعل پایداری به روش بزرگان دینی خود، از واژگان و عبارات مستقیم و غیر مستقیم قرآنی در جهت تبیین ارزش‌ها و آرمان‌های بنیادین مقاومت استفاده می‌کند، برای نمونه او در قصیده‌ای تحت عنوان «تحقیق صحفی مع مجاهد افغانی جاوز السبعین» که ذکر آن گذشت، در لباس روزنامه‌نگاری عربی در پی انجام گزارشی پیرامون وقایع جنگ افغانستان است و در این میان به توصیف شجاعت و دلاوری مجاهدان افغانی اعم از کودک، پیر و جوان می‌پردازد و پس از هم‌صدایی با فریاد مبارزان و ایجاد فضایی دیالوگ-محور میان خود و آن‌ها، وارد فضای جدیدی از شعر خود می‌شود و آن تقدیس فضای قصیده با جملات تأثیرگذاری از آیات شریفه می‌باشد:

وَسَيَمُضِي سَيْفُ ابْنِ الْقَاسِمِ / وَسَتُرَكَّبُ خَيْلُ ابْنِ الْقَاسِمِ / وَأَنَا جُنْدِيٌّ تَحْتَ لَوَائِهِ / وَمَضَانِي مِنْ هُدْيِ مِضَانِهِ / وَبِهِ سَيَقِيضُ الْوَطْنَ الْحُرَّ ضِيَاءً / وَنُعَانِقُ نَصْرًا
وَشُرُوقًا / قُلْ جَاءَ الْحَقُّ / وَزَهَقَ الْبَاطِلُ / إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (قمیحه، ۱۹۹۱: ۵۰)

(ترجمه) «به زودی شمشیر پسر قاسم خواهد برید و سپاهیان او بر مرکب خود سوار می‌شوند، من سربازی زیر پرچم او هستم و روشنی من از نور هدایت اوست و وطن آزاده از نور او سرشار خواهد شد، و ما این پیروزی و روشنایی را در آغوش می‌گیریم، بگو حق آمد و باطل نابود شد، آری باطل همواره نابودشدنی است»

شاعر در این نمونه‌ی شعری، نوید پیروزی مقاومت را سر می‌دهد و در این میان با به کارگیری ابزارآلات جنگی صدر اسلام همچون شمشیر (السیف) و اسب (الخیل) به تأثیرگذاری نمادین آنها در عصر کنونی توجه می‌نماید. همانطور که در ادامه مشخص است، شاعر رسالت شعری خود را در راستای لوا و رهبری شخصیت تاریخی اسلام به نام ابن القاسم ثقفی، فاتح مناطق سند و مولتان (مناطق از پاکستان امروزه) قرار می‌دهد که در تاریخ مزین به ارزش‌هایی چون نجابت، شجاعت و حسن تدبیر در جنگ بوده است. شاعر با وام‌گیری دلاوری ابن القاسم در میدان جنگ و با قراردادن رسالت شعری خود در ذیل هدایت و فرماندهی او، پیروزی را برای خود و دیگر مبارزان انقلابی حتمی می‌داند و او را تنها منجی برای رهایی وطن بر می‌شمرد، از این رو با قول «وبه سيفيض الوطن الحر ضياء ونعانق نصراً وشروفاً» آینده‌ای روشن را برای سرزمین افغانستان ترسیم می‌کند. شاعر در تایید کلام خود نوعی تعامل میان متن حاضر و متن غایب ایجاد می‌کند و متن قرآنی را موید کلام خود پیرامون تحقق حتمی موفقیت در جنگ قرار می‌دهد و با به کارگیری تناس از نوع نفی شکلی کامل آیه‌ی شریفه «وقل جاء الحق و زهق الباطل / إن الباطل كان زهوقاً» «بگو حق آمد و باطل نابود شد، آری باطل همواره نابودشدنی است» از آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی الإسراء حق و باطل را از هم تمییز بخشیده و عمل خود و مبارزان افغان را در راستای تحقق حقیقت و درستی بر می‌شمرد.

^۱ تناس شکلی کامل نوعی وام‌گیری از شکل و مضمون متن غایب می‌باشد، به طور مثال تبلور آن در قرآن کریم به گونه‌ای است که شاعر «آیه‌ی شریفه را به طور کامل به دون هیچی تغییری در شکل و مضمون آن به کار می‌گیرد و پس از گرفتن آن از ساختار متن غایب، وجود مستقل و کاملی در متن حاضر برای او اختصاص می‌دهد» (سلیمی و طهماسبی، ۱۳۹۱: ۸۴).

جابر قمیحه در تعامل با قرآن کریم همیشه به اقتباس کامل جملات و عبارات آن نمی‌پردازد، یعنی شاعر با به کارگیری جزئی ناچیز و غیر محسوس از متن غایب نوعی نفی جزئی یا تناصّ اجتراری^۱ در متن حاضر به کار می‌گیرد (کیانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۴)، در واقع شاعر گاهی به انتخاب برخی واژگان و تناصّ مفهومی به منظور بیان معانی و اهداف شعری خود بسنده می‌کند، نمونه‌ی آن تأثیرپذیری او از واژگانی چون "ضلالت" و "غناء وهباء" برای رساندن مفاهیمی چون تسلیم‌پذیری انسان در برابر ظلم و جور می‌باشد که آن را به خوبی در بخشی از قصیده‌ی «الموت والعار» نشان می‌دهد:

وَهَجَرْتُمْ شَرْعَةَ الْحَقِّ فَهَيْتُمْ / وَتَبِعْتُمْ دَرْبَ سَادَاتٍ أَضَلَّكُمْ سَبِيلًا / وَكُتِرْتُمْ.. فَكُسِرْتُمْ / بَعْدَ أَنْ صِرْتُمْ غُنَاءً / وَهَبَاءً / لَيْتَ شِعْرِي / كَيْفَ تَعْنُو جَبْهَةَ الْمُسْلِمِ
يَلَاؤُضٍ / وَقَدْ كَانَتْ سَمَاءً؟ (قمیحه، ۱۹۹۱: ۵۸ و ۵۹)

(ترجمه) «ریسمان حقّ را رها کردید و خوار شدید. به درگاه حاکمانی پناه بردید که شما را گمراه کرد، و تعداد شما زیاد گردید و پس از آنکه تبدیل به خار و خاشاک شدید، در هم شکستید، کاش می‌دانستم که چگونه پیشانی مسلمانی که سر به آسمان می‌خرامید، به خفت و خواری رسیده است»

شاعر در این بخش، مجاهدان افغان را در موضع خواری و گمراهی از مسیر حق با لحنی سرزنش‌گونه به تصویر می‌کشد، البته شناخت سبب این سرزنش و توبیخ، مستلزم بازگشت به مفهوم سطرهای پیش از آن است؛ چراکه شاعر در ابتدا به روایت سرگذشت یک مجاهد افغان می‌پردازد که پس از گذشت زمان طولانی از حضور خود در میدان جنگ، به منزل بازمی‌گردد تا برای مدتی کوتاه در کنار همسر حامله‌ی خود بماند. همسر این مبارز، او را از بازگشت به میدان نبرد بازمی‌دارد، ولی او از پذیرش اصرار او سرباز می‌زند و برای اقناع همسر با او گفت‌وگو می‌کند، هرچند که این گفت‌وگو یک‌طرفه و از زبان راوی بیان می‌شود. مجاهد افغان، سرانجام کوتاهی در میدان نبرد را در فضایی معنوی و دینی به تصویر می‌کشد، از این رو خود و هم‌زمان خود را در قیامت و محضر پیامبر اکرم (ص) و سرزنش ایشان به دلیل کوتاهی در انجام وظیفه الهی حاضر می‌بیند. شاعر در این بخش از قصیده، پس از بیرون‌جستن از نقاب مجاهد افغان، قناع شخصیت رسول اکرم (ص) را به خود می‌گیرد و به این کوتاهی را با افعال ماضی همچون «هجرتم، هُتتم، تبعتم، کثرتم و...» به‌عنوان عملی تحقق‌یافته و غیرقابل‌جبران از سوی مجاهدان قلمداد می‌کند.

شاعر در این بخش از قصیده، تعبیر و مفاهیم قرآنی را در خدمت مضمون و انتقال بهتر پیام ملی و میهنی قرار می‌دهد و شکست و سرانجام ناگوار را در دست‌کشیدن از مقاومت که از دید وی مساوی با حقانیت است، ترسیم می‌کند. در ابتدا روی‌گردانی از حقّ را به هجرت تشبیه می‌کند و سرانجام آن را خفت و خواری می‌داند، سپس در ادامه با بیان «وَتَبِعْتُمْ دَرْبَ سَادَاتٍ أَضَلَّكُمْ سَبِيلًا» و تناصی هوشمندانه از آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی الأحزاب «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا: و می‌گویند پروردگارا ما روسا و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند» (الأحزاب: ۶۷) پیروی از رهبران نالایق را سبب گمراهی بر می‌شمرد. تأثیرپذیری شاعر از قرآن کریم به اینجا بسنده نمی‌شود، بلکه در ادامه با جمله‌ی «صِرْتُمْ

^۱ تناصّ اجتراری، نوعی تکرار و اقتباس آگاهانه از متن غایب با کم‌ترین تغییر یا بدون تغییر می‌باشد و بیشترین هدف آن تمجید و ارج نهادن به متن غایب است (عزّام، ۲۰۰۵: ۱۱۸).

عُثَاءٌ/ وَهَبَاءٌ»، برگ جدیدی از متن غایب یعنی قرآن کریم را از آیه ۶ سوره‌ی الواقعة «فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبِتًا» نشان می‌دهد و عاقبت دردناک خیانتکاران و مصیبت وارده بر آنها را با عذاب قیامت یکی می‌داند.

نتیجه

این پژوهش پس از بررسی جلوه‌های پایداری در دیوان «لجهد الأفغان أغتی» جابر قمیحه را به نتایجی دست یافته است که گزیده‌ای از آن بدین گونه است:

۱. مهم‌ترین درون‌مایه‌های پایداری در دیوان جابر قمیحه را می‌توان در دو موضوع (جهاد و شهادت و بیان درد و رنج اجتماعی) ذکر نمود و همین‌طور برجسته‌ترین کارکردهای فنی بیان اندیشه‌ی پایداری نزد او در دو ویژگی (فراخوانی شخصیت‌های دینی و تأثیرپذیری از متن قرآن کریم) به‌وفور یافت می‌شود و سهم بسزایی در شناخت چارچوب جلوه‌های پایداری در دیوان او دارد.
۲. شاعر در تبیین اندیشه جهاد و شهادت به تحسین ایثار و فداکاری مبارزان افغان می‌پردازد و ترانه‌سرایی بر بالین آن‌ها را به‌جای در سوگ‌نشستن ترجیح می‌دهد و با در نظرگرفتن رمز موفقیت مبارزات آن‌ها در دین‌مداری و وجود روحیه‌ی خداجویانه، به شرایط و جایگاه آن‌ها غبطه می‌خورد.
۳. درد و رنج اجتماعی به‌عنوان مضمون دیگری از شعر پایداری در دیوان شاعر می‌باشد و او در ترسیم آن از یک‌سو حضور کودکان و معصومیت آن‌ها را برای برانگیختن هر چه بیشتر این حس در مخاطب نشانه می‌گیرد و از سوی دیگر احساس مسئولیت و لزوم وظیفه‌شناسی در قبال شرایط نامناسب افغانستان را به‌گونه‌ای حساسیت‌برانگیز برای مخاطب خود مطرح می‌کند.
۴. جابر قمیحه در فراخوانی شخصیت‌های دینی، غالب توجه خود را به شخصیت پیامبر گرامی اسلام متمرکز می‌کند و با نسبت‌دادن ماهیت پایداری مبارزان افغان به مسیر و مبارزه ایشان با کفار به ارزش جایگاه و منزلت آن‌ها می‌افزاید و آن‌ها را به‌طور مسلم، پیروز میدان حق علیه باطل معرفی می‌کند. درواقع پیامبر اکرم (ص) در شعر او به‌عنوان مظهر ارزش‌های والایی چون هدایت، راستی و کامیابی در پیکار و مقاومت است و نوع دیدار ایشان برای شاعر در ورای عالم ماده به‌عنوان یک دغدغه‌ی جدایی‌ناپذیر و پرتکرار در نجواهای ذاتی او نمایان می‌گردد.
۵. شاعر در دیوان موردنظر به فراخوانی شخصیت‌های امامان معصوم و صحابه بزرگ اسلام می‌پردازد و با تشبیه مبارزان افغان به الگوهای صبر و مقاومت، آینده‌ای روشن برای این مبارزان ترسیم می‌کند و در این میان، بیش از آنکه فعل مقاومت در مبارزان افغان را در کانون توجه مخاطب قرار دهد، تشبیه شخصیت و موقعیت آن‌ها با نمادهای مقاومت مهم و برجسته جلوه می‌دهد.
۶. شاعر در کنار بهره‌بردن از حضور شخصیت‌های دینی در دیوان خود، از واژگان و مفاهیم قرآنی نیز دیوان موردنظر بهره می‌برد و با ایجاد نوعی تعامل میان متن غایب و متن حاضر، ماهیت این مبارزه را به زیور تعالیم و ارزش‌های معنوی مرتبط با آرمان‌های بنیادین مقاومت مزین می‌سازد.

کتابنامه:

۱. القرآن الکریم.
۲. إسماعیل، عزّ الدین. (۱۹۶۶). الشعر العربیّ المعاصر قضایاه وظواهره الفنيّة والمعنویّة. الطبعة ۳. بیروت: دار الفكر العربیّ.
۳. جمعة، حسین. (۲۰۰۹). ملامح في الأدب المقاوم "فلسطين أنموذجاً". دمشق: منشورات الهيئة السوریة للكتاب.
۴. چهرقانی برچلویی، رضا. (۱۳۹۴ش). از حنجره‌های شرقی "سیری در شعر پایداری افغانستان". تهران: هزاره قنوس.
۵. زاید، علی عشري. (۱۹۹۷). استدعاء الشخصیّات التراثیّة في الشعر العربیّ المعاصر. القاهرة: دار الفكر العربیّ.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). شعر معاصر عرب. تهران: اسخن.
۷. شکری، غالی. (۱۹۷۰). أدب المقاومة. مصر: دار المعارف.
۸. شهزاد، محمّد. (۲۰۱۴). شعر جابر قمیحه الغنائیّ دراسة موضوعیّة فنیّة. رسالة ماجستير. باكستان: الجامعة الإسلامیّة العالمیّة اسلام آباد.
۹. عزّام، محمّد (۲۰۰۵). شعریّة الخطاب السردیّ. دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۱۰. قمیحه، جابر. (۱۹۹۱). لجهاد الأفغان أعتی. القاهرة: مكتبة وهبة.
۱۱. کنفانی، غسان. (۱۹۶۸): الأدب الفلستینیّ المقاوم تحت الاحتلال ۱۹۴۸-۱۹۶۸. الطبعة ۱. بیروت: مؤسّسة الدراسات الفلستینیّة.
۱۲. مطهري، مرتضی. (۱۳۷۳). قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه و تاریخ. چاپ ۱۲. قم: صدرا.
۱۳. ویم، سافر. (۲۰۱۶). مساهمة الدكتور جابر قمیحه في الأدب العربیّ المعاصر. أطروحة دكتوراه. إشراف محمّد صلاح الدین العمري. الهند: جامعة علي كره الإسلامیّة.
۱۴. بلاوی، رسول، علی خضری و مرضیه آباد. (۱۳۹۳). «موتیف استدعاء الشخصیّات التراثیّة في شعر يحيى السماوي». مجلة ادب عربی. تهران. السنة ۶. العدد ۱. صص ۷۰-۵۱.
۱۵. پروینی، خلیل و نعیم عموری. (۱۴۳۱). «التناصّ القرآنیّ في رواية حكايات حارتنا لنجيب محفوظ». مجلة آفاق الحضارة الإسلامیّة. العدد ۲۶. صص ۱۶۲-۱۴۵.
۱۶. رخشنده نیا، سیده اکرم، کبری روشنفکر، خلیل پروینی و فردوس آقاگلزاده. (۱۳۹۰ش). «کارکرد نمادین شخصیت پیامبر اسلام (ص) در شعر معاصر عربی (با تکیه بر بررسی دواوین ۷ شاعر نام‌آور عرب)». فصل نامه لسان مبین. سال ۲. شماره ۳. صص ۱۷۰-۱۵۰.
۱۷. روشنفکر، کبری و حیدری، احمد. (۲۰۱۳). «سیمبائیة خطاب المقاومة في قصيدة «يا قدس» لجابر قمیحه». موقع ستارتایمز - موقع أدباء الشام. <http://www.startimes.com/f.aspx?t=۳۳۴۸۴۱۷۰>.
۱۸. رئیسیان، غلامرضا و هوشنگ استادی. (۱۳۹۱). «تجلی شخصیت پیامبر در شعر فارسی حوزوی شیعی (بررسی تطبیقی مادیح نبوی در شعر شاعران فارسی و عالمان حوزوی شیعی)». فصلنامه متون اسلامی مطالعات ادبی. سال ۱، شماره ۲، صص ۱۹۲-۱۶۷.
۱۹. سرباز، حسن، محسن پیشوایی علوی و سمیه صولتی. (۱۳۹۵). «درد و رنج کودکان فلسطینی در شعر محمود درویش». نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۸. شماره ۱۴. صص ۱۲۲-۹۹.
۲۰. سلیمی، علی و عبد الصاحب طهماسبی. (۱۳۹۱). «التناصّ القرآنیّ في الشعر العراقيّ المعاصر؛ دراسة ونقد». مجلة إضاءات نقدیّة. السنة ۲، العدد ۶، صص ۹۵-۸۱.

۲۱. شریفیان، مهدی و رضا چهرقانی پرچلویی. (۱۳۹۱). «تاریخ و جغرافیا در شعر پایداری افغانستان»، مجله تاریخ ادبیات. دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۳. صص ۱۹۷-۱۸۳.
۲۲. کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۸۵). «فریادهای موزون (شعر مقاومت در افغانستان)». نشریه سوره. شماره ۲۴. صص ۸۱-۷۶.
۲۳. کریمی، محمد حسین و نصیر احمد آربین فقیری (۱۳۹۴ش). «بررسی و تحلیل جلوه‌های مقاومت و پایداری در شعر عبد القهار عاصی شاعر معاصر افغانستان». نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۷. شماره ۱۲. صص ۲۶۰-۲۴۱.
۲۴. کیانی، رضا، جهانگیر امیری و فاروق نعمتی. (۱۳۹۲). «جلوه‌های بینامتنی قرآن کریم در شعر قیصر امین‌پور». فصلنامه پژوهش‌های ادبی - قرآنی. سال ۱. شماره ۲. صص ۱۸-۱.
۲۵. متقی، امیر مقدم. (۱۴۳۲). «الشهادة والشهيد في الشعر العربي المعاصر». مجلة آفاق الحضارة الإسلامية. السنة ۱۴. العدد ۱. صص ۸۵-۱۱۶.
۲۶. متقی‌زاده، عیسی، اسماعیل حسینی اجداد و حامد پورحشمتی. (۲۰۱۵). «المقاومة في الشعر الجزائري والإيراني دراسة مقارنة بين مفدي زكريا و فرخي يزدی». مجلة إضاءات نقدية. السنة ۵. العدد ۱۸. صص ۹۸-۷۷.
۲۷. مجیدی، حسن. (۱۳۹۱). «ادبیات مقاومت و فلسفه پیدایش مقاومت در کشورهای اسلامی تحت اشغال؛ فلسطین و عراق به عنوان نمونه». نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۳. شماره ۵. صص ۴۲۷-۴۱۱.
۲۸. محرمی، رامین و مریم بهزادی. (۱۳۹۴). «تحلیل و مقایسه مضامین شعر پایداری افغانستان و ایران». نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۷. شماره ۱۲. صص ۲۸۲-۲۶۱.
۲۹. محلاتی، حیدر. (۱۳۹۶). «بررسی ابعاد شخصیت حضرت عباس (ع) در شعر معاصر عربی». پژوهش‌نامه معارف حسینی. شماره ۶. صص ۱۳۸-۱۱۹.
۳۰. معروف، یحیی و حامد پورحشمتی. (۱۳۹۶). «النزعة الثورية وأصداءها الدلالية والفنية في شعر عبد الرحيم محمود». مجلة دراسات الأدب المعاصر. السنة ۹. العدد ۳۳. صص ۱۲۵-۱۰۵.
۳۱. میرزائی، طاهره و مصطفی گرجی. (۱۳۹۲). «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار «طاهره صفارزاده»». فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی. سال ۱، شماره ۴. صص ۲۵-۱۰.
۳۲. نیکوبخت، ناصر و رضا چهرقانی برچلویی. (۱۳۸۹). «شعر پایداری افغانستان از کودتای مارکسیستی تا جمهوری اسلامی». نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۱، شماره ۲. صص ۳۶۸-۳۴۱.